

# استعانت از کفار در مذاهب اسلامی\*

حسین زاهدی\*\*

## چکیده

استعانت از کفار، در جهاد، بر اساس اصول و معیارهای اسلامی از نظر اکثر مذاهب اسلامی با شرایط خاصی جایز است. یکی از این شرطها عبارت است از اینکه؛ کمک گرفتن از کفار باعث محبت قلبی و جذب روحی مسلمانان به کفار نگردد. شرط دیگر اینکه؛ استعانت از آنان باعث ذلت و از بین رفتن سیادت مسلمانان نگردد و شرط سوم اینکه؛ استعانت موجب تضعیف هویت اسلامی مسلمین نشود.

واژه‌های کلیدی: استعانت، کفار، نفی سبیل، جهاد.

## جایگاه بحث

امروزه استعانت از کفار از نظر جایگاه تحت مبحث روابط خارجی اسلام قرار می‌گیرد. در اینجا با تکیه بر دو اصل از اصول روابط خارجی اسلام؛ اصل سیادت مسلمانان و اصل موالات و معادات در اسلام، به این بحث به صورت کلی نگریسته شده است.

## الف) اصل سیادت مسلمانان

این اصل بر مبنای قاعده نفی سبیل از قواعد ثانویه اعتبار شده است. مدرک این قاعده آیه شریفه «نفی سبیل» و روایت «الاسلام یعلو...» و مناسبت حکم و موضوع است که به وضوح اصل سیادت مسلمانان را اثبات می‌کند.

تاریخ تأیید: ۸۵/۰۵/۲۹

\* تاریخ دریافت: ۸۵/۰۴/۱۸

\*\* دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد رشته فقه و اصول مدرسه عالی امام خمینی (ره)، قم.

## ۱. استفاد از آیه شریفه نفی سبیل

... آنچه از ظاهر می‌توان استفاده کرد این است که نکره در سیاق نفی افاده عموم دارد و مطلق سبیل را در بر می‌گیرد؛ لکن مفاد جمله جعل تکوینی نیست... بلکه مراد جعل تشریحی است که خداوند هیچ‌گونه حقی به کفار نداده، نه در دنیا و نه در آخرت؛ و هرچه ظلم و اذیت به مؤمنین نموده‌اند مسئول و معاقب خواهند بود؛ هم عقوبات دنیوی و هم عقوبات اخروی.<sup>۱</sup>

مرحوم بجنوردی می‌فرماید:

منافات ندارد که این آیه شریفه نسبت به روز قیامت از کفار علیه مسلمانها نفی حجت کند؛ اما نسبت به جهان هستی و احکامی که در این دنیا هست چطور؟ ما مدعی هستیم آیه شریفه درباره احکام شرعی است؛ بنابراین ظاهر لفظ این است که در مقام تشریح، یعنی در مقام قانونگذاری است....

می‌توان آیه را به معنای نفی حجت از کفار در روز قیامت گرفت و هم دلالت آن را بر یک قاعده فقهیه معتبر دانست و گفت حکومت واقعیه بر ادله اولیه دارد.<sup>۲</sup>

فقیه دیگر فرموده است:

از آیه نفی سبیل می‌توان عدم جواز سلطه کافر بر مسلمان را استفاده کرد، حال چه کافر به مسلمان مالکیت پیدا کند و یا او را رهن و اجاره نماید، و یا غیر آن هر آنچه باعث سلطه کافر بر مسلمان گردد.<sup>۳</sup>

فخر رازی می‌گوید: بنابه قولی آنچه از نفی سبیل به دست می‌آید این است: منظور از نفی سبیل در عالم دنیاست و معنای نفی سبیل این می‌شود که حجتی از ناحیه کفار بر مسلمانان نخواهد بود. حجت و دلیل مسلمانان غالب بر حجت و دلیل تمام کفار است. احدی از کفار نمی‌توانند از نظر دلیل بر برهان بر مسلمانان پیروز شوند.<sup>۴</sup>

## ۲. استفاد از روایت نبوی

دلالت و قرائن حالیه‌ای که در خود روایت وجود دارد آن است که پیامبر ﷺ در مقام تشریح و قانونگذاری است، در مقام بیان این مطلب است که اسلام موجب علو مسلم بر غیر مسلم است، و خداند تبارک و تعالی در عالم اعتبار و تشریح برتری به مسلمان عطا فرموده است، که این برتری غیر از آن معنویت‌هایی است که هر مسلمان واجد آن است، اصولاً در مقام تشریح و قانونگذاری علو و برتری به مسلمان بخشیده شده است. این برتری که از ناحیه خدای متعال به مسلمان عطا شده، باید در حیطة قانونی اعتبار شده باشد... احکام شرعیه اعم از عبادات و معاملات و سیاسات نمی‌تواند موجب علو و برتری کافر بر مسلم باشد، و روایت «الاسلام یعلو ولا یعلی علیه» دو جمله می‌شود: یک جمله اثباتی و یک جمله سلبی. جمله ایجابی می‌گوید «الاسلام یعلو» و جمله سلبی می‌گوید «ولا یعلی

طهری

علیه». مفاد جمله موجهه، یعنی همیشه در احکامی که برای امور مسلمانان تشریح شده است علو مسلمانها بر کفار مراعات شده است. مفاد جمله سلبیه هم این است که کفار بر مسلمانها از ناحیه همین احکام شرعیه علوی ندارند، و بعد قانونی جمله دوم که سلبیه است هرگونه علو و سیبلی را از غیر مسلمانها بر مسلمانها نفی می کند و این همان قاعده‌ای است که ما درصدد بیان آن هستیم.

بنابراین روایت پیامبر ﷺ هم برحسب جمله اول و هم برحسب جمله دوم که جمله سالبه است، دلالت تام و تمامی بر حجیت قاعده نفی سیبلی دارد... و با توجه به اینکه پیامبر ﷺ در مقام قانونگذاری است، اخبار از یک امر خارجی نمی کند، بلکه می خواهد یک قاعده کلی جعل کند و بگوید که لازمه دین اسلام آن است که هر کس متدین به این دین شد دارای علو بر غیرمسلم است و احکام و قوانین اسلامی نباید باعث علو کافر بر مسلمانان و دומنان باشد.<sup>۵</sup>

### ۳. مناسبت حکم و موضوع

به مقتضای شرافت و عزتی که در اسلام وجود دارد (و این دین برای پیروانش راههای سعادت را پیش بینی کرده است) این خود علت تامه است که از حیث احکام و قوانین تشریحی، نمی توان احکام و قوانین تشریحی را در این دین یافت که باعث ذلت مسلمانان و استخفاف آنان و علو کفار گردد، همان طوری که خدای متعال می فرماید: «...**وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ**؛ خداوند سبحان عزت مؤمنین را هم در کنار عزت خود و رسولش قرار می دهد...»

بنابراین نمی شود خداوند احکامی را تشریح کند که سبب ذلت و پستی و هوان مسلمانان شود، بلکه لازمه این دین مقدس این است که تمامی احکام باید سبب عزت مسلمانان باشد. با این دلیل نیز قطع حاصل می شود که با توجه به مناسبت حکم و موضوع، اسلام در مقام قانونگذاری اصلاً نمی تواند قانونی تشریح کند که سبب عزت کافر و ذلت و خواری مسلم بشود؛ زیرا این امر، با این دین مقدس (و تعالیم عالیه آن) سازش ندارد.<sup>۶</sup>

فقها مناسبت حکم و موضوع را از قوی ترین دلایل مدرک قاعده نفی سیبلی دانسته اند.<sup>۸</sup>

بنابراین، اصل سیادت مسلمانان که از اصول اساسی اسلام در برابر غیرمسلمانان می باشد، به عنوان یک قانون که تأمین کننده سیادت و برتری مسلمانان در ارتباطات خارجی مسلمانان است، استعانت از کفار را دارای حد و مرز مشخص نموده است. هر قاعده و قانونی که در اسلام بر اساس احکام اولیه کمک از کفار را تجویز نماید و منافی با اصل سیادت مسلمانان باشد، قاعده نفی سیبلی آن را مردود و محکوم به بطلان می نماید.

## ب) اصل دوستی و دوری از کفار

این اصل که تعیین کننده جاذبه و دافعه مسلمانان با کفار می باشد، می تواند در سیاست خارجی اسلام نقش تعیین کننده ای داشته باشد. در دین اسلام، مودت و دوستی با پیروان ادیان دیگر از اهمیت بسیاری برخوردار است. البته این زندگانی مسالمت آمیز و زندگی در سایه تفاهم با پیروان ادیان دیگر، یک طرفه و بدون حد و مرز نیست، بلکه برای رابطه با غیرمسلمانان در دین اسلام، تدابیر و راهکارهایی اندیشیده شده است که نشانه قدرت و توانایی بینش سیاسی اسلام است. ابراز مودت و دوستی با غیرمسلمانان تا جایی در اسلام مجاز شمرده شده که منجر به تحقیر و اهانت به مسلمانان نشود، مبدا از حسن روابط مسلمانان سوء استفاده شود و این گونه گمان برود که اسلام نیازمند به ارتباط با بیگانگان است و به جلب محبت و مهربانی دیگران نیاز دارد. در اسلام تفاهم و نیکی در روابط به صورت طرفینی در نظر گرفته شده است، به گونه ای که غیرمسلمانان حسن رفتارشان محرز شود. هرگز در اسلام به دوستی و نیکی در معاشرت به صورت یک طرفه سفارش نشده است، بلکه تصریح شده که اگر غیرمسلمانان از موضع قدرت و کبر و غرور با مسلمانان وارد شوند، مسلمانان نباید چنین اجازه ای به کفار بدهند که آنان را تضعیف کنند.

مدرک این اصل آیات فراوانی از قرآن و روایات متعددی از سنت می باشد. از آیات قرآن نمونه های ذیل به مسئله دوستی و دوری از کفار اشاره دارد.

### ۱. ب) آیات

۱. «یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة وقد کفروا بما جاءکم من الحق... تسرون الیهم بالمودة وانا أعلم بما أخفیتهم وما أعلنتهم ومن یفعلہ منکم فقد ضل سواء السبیل»<sup>۱</sup> ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمنان من و دشمنان خودتان را به عنوان دوست نگیرید! شما به آنها اظهار محبت و دوستی می کنید، در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند... و با کفار مخفیانه ارتباط و دوستی برقرار می کنید و من به آنچه پنهان یا آشکارا انجام می دهید داناترم، و هر کسی از شما چنین کند از راه راست خارج شده است.»

از فرهنگ قرآن با توجه به معنای [ولی] و موارد استعمال آن، چنین بر می آید که [ولی] یک دوستی ساده نیست. ولی به کسی نمی گوید که ما با او یک دوستی ساده داریم و فقط با هم تبادل عواطف و مهر و مودت می کنیم؛ بلکه ولی یار و حتی مددکار انسان به حساب می آید. از نظر قرآن نباید مسلمانان در ابراز عواطف و دوستی با بیگانگان چنان افراط کنند و به جایی برسند که حتی حاضر شوند کارهای خود را به دست آنان بسپارند.<sup>۱۰</sup>

۲. «یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الیهود والنصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض ومن یتولهم منکم فانه منهم إن الله لا یمهدى القوم الظالمین»<sup>۱۱</sup> شما که ایمان آورده اید! یهودیان و نصاری را به

طهر

دوستی مگیرید. برخی از آنها دوستان یکدیگرند. هرکس از شما با آنها دوستی کند، او هم از آنهاست. خداوند گروه ستمکاران را هرگز هدایت نمی کند.»

۳. «الذین يتخذون الكافرين اولياء من دون المؤمنين ايتبعون عندهم العزة فان العزة لله جميعاً؛<sup>۱۲</sup> کسانی که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود انتخاب می کنند، آیا عزت و آبرو نزد آنان می جویند، با اینکه همه عزتها از آن خداست.»

۴. «يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا الكافرين اولياء من دون المؤمنين اتريدون ان يجعلوا لله عليكم سلطاناً مبيناً؛<sup>۱۳</sup> ای کسانی که ایمان آورده اید، کافران را به دوستی نگیرید، مگر می خواهید برای خداوند علیه خود دلیل و شاهد روشنی پدید آورید.»

با توجه به آیاتی که در مورد نفی دوستی با کفار مطرح شد، این توهم پیش نیاید که خدای متعال به صورت مجبه کلیه نفی دوستی با کفار را طرح نموده است. به طور قطع چنین نیست. شاهد این مطلب آیاتی فراوان از قرآن عظیم الشان می باشد که آیه ذیل از آن جمله است:

«عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتم منهم مودة...؛<sup>۱۴</sup> امید است خدا میان شما و کسانی از مشرکان که با شما دشمنی کردند (از راه اسلام) پیوند محبت برقرار کند...»

هرچند موضع گیری قرآن درباره دوستی با غیرمسلمانان روشن است، ولی آنچه نیاز به توضیح دارد دو نکته ذیل است:

۱. میزان ابراز دوستی و محبت در مورد کفار بستگی به نحوه برداشت آنان در مورد آیین و معتقدات مسلمانان و همچنین در رفتار و روش عملی با هموعان مسلمانان دارد. گروههایی که از نظر طرز فکر و عمل و اخلاق به مسلمین نزدیک ترند و همچنین آنان که رفتار دوستانه و متقابل با مسلمانان دارند، از ابراز دوستی و محبت بیشتر آنان برخوردار می شوند:

«لتجدن أشد الناس عداوة للذين آمنوا اليهود والذين أشركوا ولتجدن أقربهم مودة للذين آمنوا قالوا إنا نصارى ذلك بأن منهم قسيسين ورهباناً وأنهم لا يستكبرون؛<sup>۱۵</sup> نزدیک تر از همه به دوستی با مؤمنان کسانی را خواهی یافت که گویند ما نصراييم، زیرا بعضی از ایشان کشیشان و راهبان اند که آنها تکبر و گردن فرازی نمی کنند.»

با توجه به این جملات کوتاه و پرمعنا، نزدیکی مسیحیان بیشتر به سه عامل مهم تعلیل شده است. اولاً: جمعی از مسیحیان کشیش هستند و آنان علما و روحانیون آیین مسیحیت اند. وجود چنین افرادی در میان مسیحیان بزرگترین عامل نزدیکی و توسعه مودت با مسلمانان می باشد، زیرا اسلام دینی است متکی به عقل و برهان و این خردمندان و علمای مسیحیت هستند که از روی آگاهی و تحقیق در اسلام، معنای دین اسلام را می فهمند. از طرفی دیگر، تعصبات و چنگ زدن به تهمتها و قرار دادن اسلام در معرض آماج تهمتها در اثر جهل و نادانی

است که با وجود علم، تمام کینه‌توزیها، خشونت‌ها و بی‌منطقیها کاهش می‌یابد. ثانیاً: وجود گروهی زاهد و رهبان که منافع مادی و اغراض دنیوی خود را فدای عبادت نموده‌اند، و خود را وقف بندگی خدا کرده‌اند، عامل دیگری برای نزدیکی و دوستی مسیحیان با مسلمانان به شمار می‌رود، و باعث می‌شود که نظر حق‌بینانه به دین مقدس اسلام داشته باشند. ثالثاً: قرآن عامل دیگر نزدیکی مسیحیان به مسلمانان را، نداشتن تکبر و غرور می‌داند. آنان که در برابر حق سر تسلیم فرود می‌آورند، و به دنبال حق هستند، هر جا که حق را بیابند همان جا سر خم می‌کنند و در برابر حق مطیع می‌گردند.

۲. مقصود از دوستی و ابراز مودت، ایجاد دوستی واقعی نیست که از یگانگی و توافق در اراده و خواست آدمی سرچشمه می‌گیرد، زیرا تحقق چنین امری با وجود اختلاف مرام و ایده و طرز تفکر و هدف امکان‌پذیر نیست. اسلام هم این نوع دوستی را هرگز توصیه نموده است. منظور از ابراز دوستی آن است که مسلمانان در روابطشان با کفار، از خودباختگی و دل دادن به ایده‌های آنان و از دست دادن شخصیت و استقلال خود و از قبول سیادت دیگران پرهیز کنند و عزت و عظمتی را که خداوند به مؤمنان عطا کرده است به خطر نیندازند.

چنان که علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌فرماید:

منظور از آیه «یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الیهود والنصارى اولیاء

بعضهم اولیاء بعض...»<sup>۱۶</sup> نهی از دوستی ایشان به این سبب است که موجب

جذب روحی و ارتباط جانها و باعث تأثیر و همرنگی اخلاقی می‌شود.<sup>۱۷</sup>

## ۲. ب) روایات

در متون و جوامع روایی احادیث فراوانی وجود دارد که دستورهای مؤکدی برای تمسک به (تولی و تبیری) دارد، دوستی و بیزاری مسلمانان را جهت‌دهی می‌کند و نظام‌مند جلوه می‌دهد و معیارهای خوبی برای دوستی با انسانها ارائه می‌کند که در زندگی اجتماعی مسلمانان حائز اهمیت است. در اینجا از بین روایات فراوانی که وجود دارد فقط به چند روایت بسنده می‌شود.

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«(سرانجام انسان) با کسی خواهد بود که او را دوست می‌دارد. کسی که دیگری را برای خدا دوست بدارد گویا خداوند را دوست داشته است، و هر بنده‌ای که بنده خداوند را دوست بدارد خداوند هم او را دوست می‌دارد.»<sup>۱۸</sup>

و نیز از آن حضرت وارد شده است که روزی فرمود:

«ای بنده خدا! دوستی و دشمنی‌ات را برای خدا انجام بده، و در راه خدا تولی و تبیری

داشته باش؛ زیرا کسی به دوستی خداوند جز با این اعمال نمی‌رسد.»<sup>۱۹</sup>

۲. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«تمام نیکیها در موالات و معادات و حب و بغض برای خدا جمع شده است.» و باز هم می‌فرماید: «نهایت درجه ایمان به خدا موالات و معادات برای خداست.» آن حضرت در بیان دیگر نیز این مطلب را این‌چنین بیان می‌کند: «کسی که دوست می‌دارد ایمانش کامل شود، باید دوستی و نفرتش و رضایت و غضبش برای خدا باشد.»<sup>۲۰</sup>

۳. هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود:

«...کسی که رفت و آمد کند با کسانی که با ما قطع رابطه کرده‌اند، و یا قطع رابطه نماید با کسانی که با ما رابطه دارند، و یا دوستی نماید با کسانی که با ما دشمنی می‌کنند، و یا دشمنی نماید با کسانی که با ما دوست‌اند، به آنچه در سبع مثانی و قرآن نازل شده، کفر ورزیده است.»<sup>۲۱</sup>

در بیان دیگر امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«کسی که برای خدا کسی را دوست می‌دارد، آن کس محبوب خداست، و دوست داشتن برای خدا مورد پذیرش و رضایت خداوند است؛ زیرا آن دو نفر همدیگر را به خاطر خدا دوست می‌دارند.»<sup>۲۲</sup>

و نیز آن امام همام می‌فرماید:

«اگر می‌خواهی بدانی آیا اهل خیر هستی و در تو نیکی وجود دارد یا نه، به قلبت نظر کن. اگر اهل بندگی خدا را دوست می‌داری و از اهل معصیت خداوند، نفرت و انزجار داری، بدان که اهل خیر و نیکی هستی و خداوند تو را دوست می‌دارد، و اگر اهل اطاعت خداوند را دشمن و اهل معصیتش را دوست می‌داری، اهل خیر نیستی و خداوند تو را دشمن می‌دارد. «المرء مع من احب؛ انسان با همان کسی خواهد بود که او را دوست می‌دارد.»<sup>۲۳</sup>

بحث دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان خداوند، در اسلام دارای چنان اهمیتی است که مرحوم کلینی تذکر در کتاب شریف *اصول کافی* بابی را تحت عنوان «الحب فی الله والبغض فی الله» آورده و در آن روایات فراوانی را ذکر کرده است. یکی از آن روایات این است: ابو عبیده حذاء از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود:

«هر کس برای خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد و برای خدا بیخشد، از آن دسته مؤمنانی به شمار می‌آید که ایمانشان تکمیل شده است.»<sup>۲۴</sup>

۴. امام کاظم علیه السلام فرمود:

«کسی که برادرش (مؤمن) را به خاطر خدا عزیز بدارد، و دشمنان خداوند را به خاطر خدا خوار و ذلیل بدارد... رحمت خداوند شامل حال او می‌شود، و در رحمت خداوند غوطه‌ور خواهد بود...»<sup>۲۵</sup>

۵. ابراهیم بن محمد همدانی می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: «کسی که معصیت کاری را دوست بدارد، آن کس هم معصیت کار است، و کسی که شخص مطیع (پروردگار) را دوست بدارد، او هم اهل اطاعت است، و کسی که ظالمی را دوست بدارد، و عادل را (از مقامش) برکنار کند، او هم ظالم خواهد بود؛ زیرا بین خداوند و هیچ کس قرابتی وجود ندارد، و کسی هم به دوستی خداوند نمی رسد، مگر با اطاعت او.»<sup>۲۶</sup>

پس اصل دوستی و دوری از کفار در شرایط فعلی جهان اسلام، بحث استعانت از کفار را در چارچوب مشخص ارائه می نماید. برطبق این اصل اساساً کمکهایی که از ناحیه کفار باعث دلباختگی و فریفتگی قلبی گردد، به گونه ای که مسلمانان را از نظر معنوی تحت تأثیر قرار دهد و احیاناً بر هویت اسلامی آنان خدشه وارد نماید، مردود و مورد نفی اسلام است. حال با تکیه بر دو اصل از اصول اساسی که طرح گردید، به موارد کمک گرفتن از کفار در فقه اسلام پرداخته می شود.

در این قسمت نظر بر این بود که برای رسایی و سهولت در فهم مطالب، تقسیم بندی جدیدی ارائه گردد؛ ولی پراکندگی مطالب این بحث در ابواب مختلف فقه از یک سو، و اهمیت بحث استعانت از کفار و مورد ابتلا بودن آن از سوی دیگر، ما را بر آن داشت که با توجه به کاربرد امروزی مباحث و برای اینکه خواننده بتواند به راحتی به منابع فقهی مراجعه نماید، در تدوین مطالب این فصل سعی کنیم ترتیب ابواب فقهی رعایت شود و چپش مطالب بر اساس ابواب فقهی رایج در کتب فقهی اعمال گردد و احیاناً اگر برخی از مباحث به طور مستقل در ابواب بحث نشده باشد، در لابه لای مباحث فقهی به گونه ای که با آنها همخوانی داشته باشد، گنجانده شود.

بحث استعانت از کفار در ابواب فقهی قبل از کتاب جهاد نیز قابل بحث می باشد، ولی آنچه بسیار قابل توجه است و نیاز به بحث دارد، مباحث بعد از کتاب جهاد است.

### ۱. کتاب جهاد

فقه های گذشته (قدس الله نفسهم الزکیه) در لابه لای مباحث جهاد با توجه به نیاز آن روز درباره کمک از کفار مطالبی را بیان نموده اند که می تواند در این باب برای ردیابی منابع فقهی راهنما و راهگشا باشد و بخوبی با تا اندازه ای به مقصد نزدیک کند؛ هرچند که غور کردن در ابعاد و زوایای مختلف این بحث تلاش بیشتر می طلبد. نگارنده در حد توان تمام سعی خویش را به کار گرفته و امیدوار است که این کوشش ناقابل جرقه ای برای محققان و پژوهشگران ارجمند باشد.

این باب را می توان به صورت کلی به دو قسمت تقسیم کرد: یکی موارد جواز استعانت



از کفار در جهاد؛ و دیگر موارد عدم جواز کمک از کفار.

مهم‌ترین مورد استعانت از کفار در جنگ به کارگیری کفار، بر علیه کفار حربی یا بغات است. پرسش این است: آیا استفاده از کفار ذمی یا معاهد جایز است یا خیر؟ در صورت جواز آیا موارد استفاده از آنان فرقی می‌کند یا در هر کجا که لازم باشد می‌توان از کفار استفاده نمود؟

### موارد جواز استعانت از کفار در جهاد

در این قسمت ابتدا به اقوال فقهای اسلام و سپس به آدله مطرح شده اشاره می‌گردد.

شیخ طوسی رحمته الله در این باب می‌نویسد:

جایز است که امام مسلمانان از مشرکان برای کشتن کفار کمک بگیرد،

مشروط به دو شرط: ۱. تعداد مسلمانان در برابر مشرکین کم باشد. ۲. کفار (کشور

کفر) که مسلمانان از آنها کمک می‌گیرند، دارای حسن نیت در روابط باشند.<sup>۲۷</sup>

همو در جای دیگری از کتاب این بحث را ظاهراً با تفاوت مختصری مطرح می‌کند، و می‌فرماید:

امام مسلمین می‌تواند برای کشتن کفار حربی از مشرکان کمک بگیرد...

این استعانت جایز است مشروط به دو شرط: ۱. مشرکانی که از آنها کمک

گرفته می‌شود، باید دارای حسن نیت باشند. ۲. باید مسلمانان آن قدر

قدرت داشته باشند که اگر مشرکان و کفار حربی در صف واحدی قرار

بگیرند، مسلمانان بتوانند هر دو را دفع کنند.<sup>۲۸</sup>

شیخ در یک جا از کتاب یکی از شرایط یاری گرفتن از کفار را کم بودن تعداد مسلمانان

بیان می‌کند و در جای دیگر همان کتاب این شرط را به این صورت بیان می‌کند که

مسلمانان در صورتی مجاز به کمک گرفتن از کفار هستند که از نظر تعداد به اندازه‌ای باشند

که اگر مشرکان و کفار حربی، هر دو در صف واحدی قرار بگیرند، توانایی دفع آنان را داشته

باشند و بتوانند در برابر آنان ایستادگی کنند.

این دوگانگی ظاهری حاکی از تغییر در شرایط نیست. به بیان بهتر، فرمایش شیخ

ظاهراً در یک کتاب متناقض به نظر می‌رسد که در یک جا کثرت مسلمانان و در جای دیگر

قلت آنان را شرط دانسته است.

شاید بتوان مراد شیخ را این‌گونه توجیه کرد که شرط کم بودن تعداد مسلمانان نسبی است،

یعنی تعداد مسلمانان به اندازه‌ای زیاد نباشد، که بی‌نیاز از کمک کفار باشند، که در این صورت

اساساً استعانت از کفار جایز نخواهد بود. منظور از کم بودن تعداد مسلمانان این نیست که مسلمانان

به اندازه‌ای باشند که اگر کفاری که از آنها کمک گرفته شده و کفاری که در مقابل مسلمانان اند

در صف واحدی قرار بگیرند، لشکر اسلام نتواند آنان را دفع کند که در این صورت تناقض خواهد

بود. بنابراین هر دو شرط بازگشت به یک شرط خواهد داشت و تناقضی در کار نخواهد بود.

دلیل آنچه بیان شد، فرمایش علامه حلی است که می‌فرماید:

استعانت از اهل ذمه و مشرکان جایز است، به شرطی که از خدعه و ضرر آنان

ایمن باشد و تعداد مسلمانان هم کم باشد؛ در صورتی که اهل ذمه و مشرکین مورد

امانت و قابل اطمینان نباشند، و یا تعداد مسلمان زیاد باشد، استعانت جایز نیست.<sup>۲۹</sup>

اینکه علامه عدم جواز استعانت را مشروط به کثرت مسلمانان می‌داند، منظور کثرت

مسلمانان به اندازه‌ای است که از احتیاج به کفار بی‌نیاز باشند، چنان‌که شهید نیز تعبیری شبیه این

بیان علامه دارد.<sup>۳۰</sup> به دنبال شرایط مذکور که از شیخ طوسی رحمته‌الله نقل شد، علامه حلی می‌فرماید:

در صورت فقدان دو شرط مذکور استعانت از کفار جایز نیست، به دلیل قول

امام علیه‌السلام «انا لانستعین بالمشرکین علی المشرکین» که مقصود امام در صورت

نبود یکی از دو شرط مذکور می‌باشد؛ و در صورتی که مسلمانان نیازمند به کفار

نباشند، دیگر احتیاج به کمک گرفتن از آنان نیست، تا بحث جواز آن مطرح باشد.<sup>۳۱</sup>

پس اصل جواز استعانت از کفار در جنگ در بین علمای شیعه امری پذیرفته شده است و

مخالفی ندارد. کاشف الغطاء نیز به جواز استعانت از کفار اشاره می‌کند.<sup>۳۲</sup> علامه و محقق کرکی در

ذیل شرائط ذمه، یکی از شرایط ذمه را کمک کردن به مسلمانان و مطلع ساختن مسلمانان بر اسرار و

جایگاه کفار می‌دانند.<sup>۳۳</sup> ابن علامه آگاه کردن مسلمانان بر مکاتبات کفار را نیز افزوده است.<sup>۳۴</sup> شهید

ثانی نیز در کتاب خود استعانت از اهل ذمه را در کشتن بغات و جنگ علیه اهل بغی جایز می‌داند.<sup>۳۵</sup>

علمایی که جواز استعانت از کفار را مطرح کرده‌اند، جواز کمک گرفتن از اهل ذمه را

برای کشتن بغات نیز پذیرفته‌اند. در این زمینه به بیانی از صاحب **جوهر** اکتفا می‌شود:

امام مسلمین می‌تواند در صورت ضرورت از کفار اهل ذمه برای کشتن

اهل بغی که همانند کفار حربی هستند کمک بگیرد، چنان‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از

اهل ذمه کمک گرفت... اینکه در جنگ جایز است از غنیمت جنگی به کفار

برای تألیف قلوب آنان پرداخت شود، ظاهراً بعد از مفروغیت جواز استعانت از کفار

مأمومین است (یعنی استعانت از کفاری که مسلمانان از خیانت آنها ایمن باشند

جایز است) اما کمک گرفتن از کفاری که از خیانت آنان ایمن نباشند، جایز

نیست... [او مطلبی را از منتهی نقل می‌کند که] جایز است امام مسلمین برای

جنگ از اهل ذمه اجیر کند ولی مدتش را ذکر نکند، چون غرر پیش می‌آید.<sup>۳۶</sup>

از عبارات پیدا است که نظر خود صاحب **جوهر** هم جواز اجیر کردن کفار در جنگ

است. شیخ طوسی رحمته‌الله هم به دنبال بحث جواز استعانت از کفار در جنگ می‌فرماید: «جایز

است که مسلمانان مشرکین را برای جهاد اجیر نمایند.»<sup>۳۷</sup> از قائلین به جواز استعانت از کفار

در جهاد، اوزاعی و سفیان ثوری هستند که کمک از کفار در جنگ را جایز دانسته‌اند و حتی

در مورد تقسیم غنائم جنگی گفته‌اند سهم مشرک مثل سهم مسلمان است.<sup>۳۸</sup>

گماردن جاسوس از کفار در بین کفار جایز است در صورتی که نفوذ نمودن مسلمانان

در میان آنان ممکن نباشد. همچنین کمک گرفتن از کفار برای تبلیغات علیه کفار و به نفع

اسلام نیز مشروط به دو شرط جایز است: ۱. مسلمانان نیاز به این امر داشته باشند. ۲. کافر این از خیانت باشد.<sup>۳۹</sup> البته در مورد کمک گرفتن از کفار در جنگ علیه کفار، فقهای اهل سنت اختلاف نظر دارند که به برخی از نظریات آنان اشاره می‌شود.

شافعی می‌گوید: «استعانت از کفار مشرک در جنگ اشکال ندارد...»<sup>۴۰</sup>

سرخسی می‌فرماید:

کمک گرفتن از کفار اهل ذمه برای جنگ با مشرکین جایز است، در صورتی که کفار در زیر پرچم مسلمانان بجنگند، اما در صورتی که کفار در زیر پرچم کفر بجنگند، کمک گرفتن از آنان جایز نیست.<sup>۴۱</sup>

ابن‌نجم مصری می‌گوید:

در صورت نیاز مسلمانان می‌توانند در جنگ از کفار کمک بگیرند، چنان‌که پیامبر ﷺ از یهودیان علیه یهودیان کمک گرفت.<sup>۴۲</sup> ... همچنین کمک گرفتن از بغات و اهل ذمه علیه خوارج نیز جایز می‌باشد.<sup>۴۳</sup>

حفصکی نیز چنین بیانی دارد.<sup>۴۴</sup> نظریه مالک و ابوحنفیه و ابوسلیمان عدم جواز استعانت از کفار می‌باشد و در صورت شرکت دادن آنان در جنگ، روا نمی‌دانند سهمی از غنیمت جنگی به آنان داده شود.<sup>۴۵</sup>

این مواردی از جواز استعانت در جهاد بود که در کتب فقهی قدما آمده است. البته استعانت از کفار برای خدمات و فراهم نمودن امکانات جنگ و قرض، عاریه ادوات جنگی و... موارد مختلفی را در بر می‌گیرد که در باب جهاد متعرض آنها نشده‌ایم.

### مستندات موارد جواز استعانت

این بحث از نظر ادله، آن‌چنان که انتظار می‌رفت، از منابع قابل استقصا نیست؛ لذا در بخش ادله این انتظار نادرست خواهد بود که ما به تمام ادله اربعه تمسک نماییم. پس ما فقط به آنچه فقها بدان استناد کرده‌اند و توانسته‌ایم به آن دست یابیم اشاره می‌کنیم. فقها برای جواز استعانت از کفار بیشتر به سیره رسول خدا ﷺ تمسک کرده‌اند که اصل این روایات در منابع اهل سنت آمده و حاکی از دو مورد می‌باشد که حضرت از کفار کمک گرفته است. با این حال، برخی به آیه‌ای از قرآن نیز تمسک جسته‌اند.

#### ۱. قرآن

اصل کمک گرفتن از کفار بر اساس اصل و عموماتی چون وفای به عقد، جایز است؛ چه مسلمانان افرادی از کفار را برای جنگ اجیر کنند، یا تسلیحاتی جنگی از آنان خریداری نمایند و یا عاریه بگیرند. آنچه فقها در اصل جواز کمک گرفتن از کفار در جنگ به آن استناد کرده‌اند، سیره

پیامبر اسلام ﷺ می باشد که ذکر خواهد شد. ولی به آیه‌ای از قرآن کریم نیز استناد شده است:

انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها والمؤلفۃ قلوبهم  
وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله والله  
علیم حکیم؛<sup>۴۶</sup> زکاتها فقط برای نیازمندان و بینوایان و کارکنان  
(جمع‌آوری کننده) آن، و دلجویی شدگان، و در راه [آزاد کردن] بردگان، و  
بدهکاران، و در راه خدا، و رهامانندگان در راه اوست؛ [این] واجبی از طرف  
خدای دانای فرزانه است.

غیر از صاحب جواهر که مختصر اشاره‌ای دارد،<sup>۴۷</sup> سایر فقها به «مؤلفۃ قلوبهم»  
استدلال نکرده‌اند. می توان گفت نسبت به سیره نبوی، آیه تألیف قلوب بیشتر می تواند مورد  
استناد قرار بگیرد. علما در مصداق حقیقی «مؤلفۃ قلوبهم» اختلاف دارند، ولی بیشتر فقها  
یکی از مصادیق بارز آن را کفار دانسته‌اند، چنان که شیخ طوسی رحمته در این باره می فرماید:

مؤلفۃ قلوبهم گروهی از کفار هستند که به اسلام دید نیکو دارند و از آنها در  
جنگ با کفار حربی کمک گرفته می شود و سهمی از زکات به آنان پرداخت می گردد.<sup>۴۸</sup>

ایشان در کتاب دیگر خود می فرماید:

مؤلفۃ قلوبهم در نزد ما کفاری هستند که به وسیله دادن چیزی از  
زکات میل به اسلام پیدا می کنند و از آنان دلجویی می شود تا در جهاد  
علیه مشرکین کمک کنند.<sup>۴۹</sup>

شهید ثانی می فرماید: «مؤلفۃ قلوبهم کفاری هستند که میل به جهاد با مسلمانان دارند.»<sup>۵۰</sup>  
با توجه به روایاتی که در ذیل این آیه شریفه وجود دارد، یکی از مصادیق «مؤلفۃ قلوبهم»  
کفار است. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است:

مؤلفۃ القلوب گروهی از رؤسای قبیله‌ها بودند که برای جذب آنان  
به اسلام سهمی به آنان داده می شد. پیامبر ﷺ همواره از این سهم به  
آنان پرداخت می کرد. این عمل ویژه زمان پیامبر ﷺ نیست و هرگاه امام  
صلاح بداند این عمل را انجام می دهد.<sup>۵۱</sup>

می توان گفت در زمان پس از معصوم که حکومت اسلامی و شئون امام را فقهای  
اسلام عهده‌دار می باشند، فقها می توانند از سهم «مؤلفۃ قلوبهم» برای استخدام و کمک  
گرفتن از کفار در جنگ استفاده نمایند.

۲. سیره نبوی

از ابن عباس روایت شده است: «پیامبر ﷺ از یهودیان بنی قینقاع در جنگ کمک  
گرفت... و صفوان بن امیه در جنگ حنین در حالی که مشرک بود حضور داشت.»<sup>۵۲</sup>

شیخ طوسی رحمته با استناد به این روایت بر جواز کمک گرفتن از کفار چنین استدلال می کند:

۲۱۷۸

طهر

جایز است که امام مسلمین از مشرکین برای کشتن کفار کمک بگیرد...  
چنان که رسول خدا ﷺ با صفوان بن امیه چنین کرد و از یهودیان بنی قینقاع  
کمک گرفت.<sup>۵۲</sup>

و نیز روایت شده است «پیامبر ﷺ از صفوان بن امیه، ادوات و سلاح جنگی به عاریه گرفت.»<sup>۵۴</sup>  
علاسه حلی برای جواز استعانت از کفار به این روایت استناد می کند و می فرماید:  
...به دلیل اینکه رسول خدا ﷺ در سال فتح مکه از صفوان بن امیه که از  
مشرکین بود هفت زره را به عاریه گرفت و با آنها به سوی هوازن حرکت کرد...<sup>۵۵</sup>  
همان گونه که بیان گردید، فقها کمک گرفتن از کفار را مشروط به دو شرط دانسته اند،  
یکی حسن نیت کفار، و دیگر کم بودن تعداد مسلمانان. برای این دو شرط نیز به ادامه سیره  
پیامبر ﷺ استدلال کرده اند و فرموده اند:

دلیل آن هم عمل رسول مکرم اسلام ﷺ می باشد که حضرت با توجه  
به حسن نیت صفوان مشرک از او کمک گرفت، زیرا وقتی مسلمانان به  
هوازن رفتند، در ابتدای روز شکست خوردند. کسی گفت: هوازن پیروز شد و  
محمد ﷺ کشته شد. صفوان بن امیه (در جواب) گفت: سنگ به دهانت، خدای  
محمد ﷺ نزد ما دوست داشتنی تر از خدای هوازن است. پس رسول خدا ﷺ  
با توجه به حسن نیتی که صفوان به اسلام داشت از او کمک گرفت.<sup>۵۶</sup>

ادله اهل سنت که قائل به جوازند نیز روایت زهری است:

پیامبر ﷺ این گونه بود؛ یهودیان را علیه کفار در جنگ شرکت می داد،  
از غنیمت جنگی سهم آنان را مانند سهم مسلمانان قرار می داد.<sup>۵۷</sup>

کسانی که استعانت از کفار را در زیر پرچم مسلمانان جایز دانسته اند، به روایت  
نبوی ﷺ تمسک جسته اند که فرمود: «لا تستضیئوا بنا المشرکین» و روایت دیگر که فرمود:  
«انا بریء من کل مسلم مع مشرک.»<sup>۵۸</sup>

فقهای امامیه بر عدم جواز کمک گرفتن از کفار در جنگ، در صورتی که تعداد مسلمانان  
زیاد باشد، یا از خدعه کفار ایمنی نباشد، به آیه قرآن و روایت و اجماع استدلال نموده اند:

الف) قرآن

...در صورتی که تعداد مسلمانان زیاد باشد استعانت جایز نیست و  
دلیل آن این آیه شریفه است «...وما کنت متخذ المصلین عضداً؛<sup>۵۹</sup> من  
هیچ گاه گمراهان را دستیار خویش قرار نمی دهم.»<sup>۶۰</sup>

ب) روایات

۲۱۸

به خاطر قول امام علی<sup>علیه السلام</sup>: «انا لانستعین بالمشرکین علی المشرکین» که مقصود امام در صورت نبود یکی از دو شرط مذکور است. در صورتی که مسلمانان نیازمند به کفار نباشند دیگر احتیاج به کمک از آنان نیست، تا بحث جواز آن مطرح باشد. اما اشکال این است که دو روایت در منابع (برادران) اهل سنت وجود دارد، که در منع استعانت از کفار در جنگ وارد شده و احمد هم برای عدم جواز استعانت از کفار به آن دو روایات استدلال نموده است. در یکی از این دو روایت از طریق عایشه چنین آمده است: پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> وقتی به جنگ بدر می رفت مردی از مشرکان محضر حضرت آمد و عرض کرد: آمده‌ام تا متابعت شما را نمایم و با شما باشم. حضرت فرمود: آیا ایمان به خدا آورده‌ای؟ عرض کرد: بله. پس حضرت فرمود: تو آزادی (که با ما باشی). روایت دوم از طریق عبدالرحمان بن حبیب نقل شده است که می گوید: من با مردی از قوم نزد پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> که عازم غزوه‌ای بود، رسیدیم تا با حضرت باشیم و حضرت فرمود: اسلام بیاورید (تا در جنگ با من باشید) و ما گفتیم اسلام نمی آوریم... و حضرت فرمود: «انا لانستعین بالمشرکین علی المشرکین؛ ما از مشرکین بر علیه مشرکین کمک نمی گیریم.» این دو روایت در واقع معینی وارد شده است که عمومیت ندارد و احتمال هم دارد که حضرت از یاری آنان بی نیاز بوده است. علاوه بر این، شاید حضرت عالم به حال آنان بود که با رد کردن یاری آن دو نفر، آنها مسلمان می شوند و برای این بود که حضرت کمک آنان را رد کرد (و آنان هم ایمان به خدا آوردند).<sup>۶۱</sup>

برای روشن شدن روایت مورد استناد، تمام آنچه را علامه حلی فرموده است، در اینجا ذکر کردیم.

### ج) ادعای اجماع

صاحب **جواهر** می فرماید:

اما کمک گرفتن از کفاری که از خیانت آنان در امان نباشند، جایز نیست، چنان که ادعای اجماع هم شده است، هر چند که اجماع محصل نیست. علاوه بر اجماع به آیه «...وما کنت متخذ المصلین عضداً» هم استدلال شده است.<sup>۶۲</sup>

پس صاحب **جواهر** برای عدم جواز استعانت از کفار در فرضی که ایمنی از آنان وجود نداشته باشد، به آیه‌ای که علامه و شیخ برای شرط اول استدلال کردند، نیز استدلال نموده است.

### موارد عدم جواز استعانت از کفار در جهاد

برخی از فقهای بزرگوار مواردی از استعانت در جنگ را متذکر شده‌اند که به دلیل حساسیت آنها، استعانت از کفار را در آن موارد جایز نمی دانند؛ چنان که ابن علامه می فرماید: برای فرمانده لشکر سزاوار است که نامه رسان و پیک رسان او مسلمان امین باشد، و خائن و از کفار حربی هر چند امین، نباشد...<sup>۶۳</sup>

۲۱۸۱

علامه حلی می‌فرماید:

در صورت اختلاف بین کفار و مسلمانان در امور جنگی و غیره،  
برای حل اختلاف داور (حکم) نباید کافر باشد...<sup>۶۴</sup>

ابن‌ادریس می‌گوید: —

جایز نیست که کاتب مسلمان کافر باشد... و سزاوار نیست که قاضی یا  
والی‌ای از ولات مسلمین کاتب ذمی را به کار گیرد؛ سزاوار است که مسلمین را  
عزیز بدارند، به گونه‌ای که در کارهایشان به غیرمسلمان نیاز پیدا نکنند، و برای  
ذمی جایگاهی را قرار ندهند که مایه برتری او بر مسلمانان محسوب شود.<sup>۶۵</sup>

### مستندات موارد عدم جواز استعانت

چنان که بیان شد، فقها در مواردی هم استعانت از کفار را جایز نمی‌دانند و ادله آنان نیز  
بیشتر قرآن و اجماع است.

#### ۱. قرآن

فخر المحققین برای جایز نبودن نامهرسانی کفار برای امام و والی مسلمین به دو آیه از

قرآن استدلال می‌کند و می‌فرماید:

برای فرمانده لشکر سزاوار است که نامهرسان او مسلمان امین باشد... از  
کفار حربی نباشد، زیرا برگزیدن مخبر از کفار رکون و تکیه به آنان به شمار  
می‌آید که خداوند از آن نهی فرموده است: «**ولا تركزوا الى الذين ظلموا  
فتمسکم النار...**»<sup>۶۶</sup> به ظالمان تکیه نکنید...» و به همین دلیل عمر [خطاب]  
ابوموسی اشعری را سرزنش کرد؛ وقتی عمر به ابوموسی امر کرد که به کاتبش  
دستور دهد، تا وارد مسجد شود و نامه‌اش را بخواند، ابوموسی گفت: کاتب من  
نمی‌تواند وارد مسجد شود. عمر گفت: آیا کاتب شما جُنُب است که نمی‌تواند وارد  
مسجد بشود؟ ابوموسی گفت: نه ولی او نصرانی است. عمر گفت: سبحان الله، آیا  
تکیه‌گاهی غیر از مؤمنین برگزیده‌ای؟ آیا قول خداوند را نشنیده‌ای که می‌فرماید:  
«**يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونكم لا يألونكم خبالاً...**»<sup>۶۷</sup> ای  
کسانی که ایمان آورده‌اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید، آنها از  
هرگونه شر و فسادى درباره شما کوتاهی نمی‌کنند.<sup>۶۸</sup>

#### ۲. اجماع

علامه حلی ادعای اجماع نموده و فرموده است: «من خلافي در این حکم ندیده‌ام (که)  
از غیرمؤمنین را امیر عسکر نباید به عنوان مخبر استفاده کند.»<sup>۶۹</sup> در صورت اختلاف بین  
کفار و مسلمانان نیز فقها فرموده‌اند که داور باید مسلمان باشد:

۲۱۸۲

... زیرا کافر را دخالتی در امور مسلمانان نیست و مورد اعتماد نمی‌باشد، چنان‌که پیامبر خدا ﷺ به حکمیت سعد بن معاذ رضایت داد و حکمیت او را پذیرفت. او درباره یهودیان بنی قریظه حکم به کشتن مردان و اسیر گرفتن زنان کفار نمود.<sup>۷۰</sup>

برای عدم جواز به کارگیری کاتب غیرمسلمان نیز چنین استدلال کرده‌اند: در این حکم خلافتی نیست، و نیز به دلیل آیه «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانته من دونکم لا یألونکم خیالاً...»<sup>۷۱</sup> کاتب انسان بطلانه و رازدار اوست، و به دلیل آیه (دیگر) که می‌فرماید: «یا ایها الذین لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة...»<sup>۷۲</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن خودتان را دوست نگیرید! (شما طرح) دوستی با آنان می‌افکنید...» کاتب انسان ولی و دوست و صاحب اسرار اوست. علما در مورد عدم جواز کاتب کافر برای حاکم و امام مسلمین اجماع دارند.<sup>۷۳</sup>

### نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

از آنچه گذشت روشن می‌شود که استعانت از کفار با توجه به اصول و موازین اسلامی جایز است. به کارگیری افراد کافر در جنگ بر اساس دو شرطی که از سوی فقها مطرح شد، امروزه هم با توجه به شرایط زمانی و مکانی کشورهای اسلامی و با عنایت به گسترش فنون رزمی و نظامی می‌تواند مطرح باشد. مثلاً در خرید و اجازه ادوات جنگی پیشرفته، برای راه‌اندازی و سرویس‌دهی و حتی استفاده از آن در مواقع جنگ، به تکنسین خارجی نیاز است.

از این رو شرایطی را که فقهنا مطرح نموده‌اند، در چنین مواردی نیز می‌توان مطرح کرد. این سه شرط عبارت‌اند از: ۱. حسن نیت کشور کافر؛ ۲. ایمن بودن از ضرر کفار؛ ۳. نبودن فردی یا افرادی از مسلمانان که دارای آن تخصص باشد.

با توجه به دگرگونی شرایط زمانی و مکانی امروز که ملاک محاسبات نظامی تخصص و دانش و در دست داشتن تسلیحات جنگی روز است، شرط سوم را که اضافه بر شرایط فقها مطرح کردیم و این بر اساس پویایی و بالندگی احکام اسلام است. فقها در به کارگیری افراد کافر در جنگ شرط کرده بودند که تعداد مسلمانان به اندازه‌ای باشد که بی‌نیاز از کفار نباشند. در زمان ما شرط سوم از دل همین شرط بیرون می‌آید، که در صورت وجود داشتن افراد متخصص در بین مسلمانان، آنان از متخصصان کافر، بی‌نیاز خواهند بود و در این حال استعانت جایز نخواهد بود. البته امروزه جنگهای فیزیکی که از توان نظامی در آنها استفاده می‌شود و بیشتر قهر و غلبه فیزیکی در آنها مطرح است، در برابر جنگهای تبلیغاتی چندان جایگاهی ندارد. امروزه رادیو،

طهر



تلویزیون، ماهواره، اینترنت، نشریات، مجلات و... که وسائل تبلیغاتی هستند، نقش بسزایی در ترویج دین و فرهنگ دارند. از طرفی این رسانه‌های تبلیغی بیشتر در اختیار غیرمسلمانان هستند. از این رو ضرورت دارد مسلمانان به عنوان یک وسیله تبلیغات جنگی از کفار در جهت تبلیغ دین اسلام کمک بگیرند. در روایات آمده است، که معبد بنی‌معد خزاعی بعد از واقعه حمره‌الاسد نزد رسول خدا ﷺ آمد و مسلمانان را مدح کرد. وقتی کفار و مشرکان آمدند، نزد آنان از عظمت مسلمانان سخن گفت، به سونای که آنان را ترساند، در حالی که آن مرد مشرک بود.<sup>۷۴</sup> و نیز درباره صفوان بن امیه گذشت که وقتی شنید کسی می‌گفت لشکر محمد ﷺ کشته شد و لشکر اسلام شکست خورد، گفت: سنگ به دهانت! خدای محمد ﷺ از خدای هوازن نزد ما دوست داشتی‌تر است.<sup>۷۵</sup> تمام اینها دال بر این است که رسول خدا ﷺ از کفار به نفع دین اسلام و برای تبلیغ آن استفاده می‌کردند، به خصوص اینکه پیروزی اسلام در گرو تبلیغ و بیان حقایق اسلام است.

بحث دیگری که می‌توان در اینجا مطرح کرد این است که وقتی اصل کمک گرفتن از کفار در شرایط جنگی و در امور نظامی جایز باشد، آیا می‌توان از کفار در هر پست و مقامی تحت هر شرایطی استفاده کرد یا خیر.

با توجه به دیدگاه فقها، نمی‌توان از کفار در هر پست و مقامی بدون قید و شرط کمک گرفت. چنان که بیان گردید، جایز نیست از کفار به عنوان نامه‌رسان و یا فرمانده لشکر کمک گرفت و آنان را در جاهای حساس گماشت، هرچند که شاید برخی از پستها از لحاظ امنیتی مشکلی نداشته باشد، ولی به لحاظ نفی سییل و در صورتی که باعث سلطه و سییل کافر بر مسلمان شود، جایز نمی‌باشد.

متأسفانه در حال حاضر کشورهای اسلامی به این مباحث که در منابع فقهی مطرح شده و راهکاری برای استعانت از کفار پیش‌بینی گردیده است، به لحاظ عملی توجه ندارند، و در مددگیری از کفار دست نیاز به سوی آنان دراز نموده‌اند و در اکثر تجهیزات و فنون نظامی متکی به کفار و بلاد غیرمسلمان هستند، به گونه‌ای که برخی از کشورهای اسلامی به عنوان بازوی توانای استعمارگران کافر علیه برخی از کشورهای اسلامی دیگر به حساب می‌آیند و خلاف صریح دستور اسلامی رفتار می‌کنند. اسلام می‌گوید کفار را نباید یاری کرد و نباید کاری انجام داد که مایه اعانت کفر شود، ولی متأسفانه برخی از کمک‌گرفتنها منجر به اعانت و تقویت کفار می‌شود و برخی از کشورهای اسلامی هم از آن دریغ نمی‌کنند.

پس استعانت از کفار با توجه به شرایطی که مطرح شد مجاز است و کمک گرفتن از آنان در موارد و پستهای حساس جایز نیست. اما کمک گرفتن از آنان در جهاد و غیر نیروی انسانی، از قبیل کمک مالی، ادوات جنگی و حتی خدمات‌رسانی به جبهه‌های جنگ و امدادسانی جایز است.

## پی نوشتہا:

۱. طیب، عبدالحسین، تفسیر اطیب البیان، ج ۴، ص ۲۴۵.
۲. بجنوردی، سیدحسن، القواعد الفقہیہ، ج ۱، ص ۲۲۷.
۳. اردبیلی، احمد بن محمد، زبده البیان فی براهین احکام القرآن، ص ۴۴۰: «ویمکن الاستدلال بہا علی عدم تسلط الکافر علی المسلم بوجہ تملک واجارۃ ورهن وغیرہا لانہ نکرۃ فی سباق النفس یقید العموم فلاشیء من السبیل لہ علی المسلم».
۴. فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۴۳۷.
۵. موسوی بروجردی، سید محمد، قواعد فقہیہ، ص ۲۳.
۶. مناققون: ۷.
۷. بجنوردی، القواعد الفقہیہ، ج ۱، ص ۱۹۲.
۸. فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقہیہ، ج ۱، ص ۲۴۳.
۹. محتحنہ: ۱.
۱۰. خلیلیان، سیدخلیل، حقوق بین الملل اسلامی، ص ۲۵۹.
۱۱. مائدہ: ۵۰.
۱۲. نساء: ۱۳۹.
۱۳. نساء: ۱۴۴.
۱۴. محتحنہ: ۷.
۱۵. مائدہ: ۸۲.
۱۶. مائدہ: ۵۱.
۱۷. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۷۲.
۱۸. نوری طبرسی، میرزا، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۱۳۱.
۱۹. نیشابوری، محمد بن قتال، روضۃ الواعظین، ص ۴۱۷.
۲۰. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۲۲۸.
۲۱. عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعۃ، ج ۱۶، ص ۲۶۴.
۲۲. قال الصادق علیہ السلام: «المحب فی اللہ محب اللہ، والمحبوب فی اللہ حبيب اللہ لأنہما لا یتحابان الا فی اللہ».
- ہمان، ج ۱۲، ص ۲۳۱.
۲۳. صدوق، ابی جعفر محمد بن علی، مصادقۃ الاخوان، ص ۵۰.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۱.
۲۵. ہمان، ج ۳، ص ۱۳۷.
۲۶. صدوق، ابی جعفر محمد بن علی، من لا یحضرہ الفقیہ، ج ۱، ص ۲۶۰.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی الفتنۃ الامامیۃ، ج ۲، ص ۸.
۲۸. ہمان، ج ۷، ص ۲۷۵.
۲۹. حلی، حسن بن یوسف، تذکرۃ الفقہاء، ج ۱، ص ۴۰۱.
۳۰. محمد بن مکی العاملی (شہید اول)، الدروس الشرعیۃ، ج ۲، ص ۴۳.

طہر

سال پنجم - شماره ۱۸ - تابستان ۱۳۸۵

۶۲

۲۱۸۵

۳۱. حلی، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، *منتهی المطلب*، ج ۲، ص ۹۴۷.
۳۲. کاشف الغطاء، شیخ جعفر، *کشف الغطاء*، ج ۲، ص ۴۰۶.
۳۳. حلی، حسن بن یوسف، *قواعد الاحکام*، ج ۱، ص ۴۱۸؛ محقق کرکی، *جامع المقاصد*، ج ۳، ص ۳۷۳.
۳۴. فخر المحققین، محمد بن حسن (ابن علامه)، *ایضاح الفوائد*، ج ۲، ص ۳۵۳.
۳۵. زین الدین بن علی (شهید ثانی)، *مسالك الافهام*، ج ۳، ص ۹۴.
۳۶. نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام*، ج ۲۱، ص ۳۲۲.
۳۷. طوسی، محمد بن حسن، *المبسوط*، ج ۲، ص ۸.
۳۸. ابن حزم، علی بن احمد، *المحلی*، ج ۷، ص ۳۲۴.
۳۹. الطریقی، عبدالله بن ابراهیم، *الاستعانة بغير المسلمين في الفقه الاسلامی*، ص ۵۳.
۴۰. شافعی، محمد بن ادریس، *کتاب الأم*، ج ۴، ص ۲۷۶.
۴۱. سرخسی، شمس الدین، *المبسوط*، ج ۱۰، ص ۳۰.
۴۲. ابن نجیم مصری حنفی، *البحر الرائق*، ج ۵، ص ۱۵۲.
۴۳. همان، ص ۲۴۰.
۴۴. حفصکی، علاء الدین، *الدر المختار*، ج ۴، ص ۳۲۶.
۴۵. *المحلی*، ج ۷، ص ۳۲۴.
۴۶. توبه: ۶۰.
۴۷. *جواهر الکلام*، ج ۲۱، ص ۳۲۲.
۴۸. طوسی، محمد بن حسن، *الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد*، ص ۲۸۲: «المؤلفة قلوب کفار انهم جمیل فی الاسلام يستعان بهم علی قتال اهل الحرب ويعطون سهماً من الصدقة.»
۴۹. طوسی، *المبسوط*، ج ۱، ص ۲۴۲.
۵۰. شمس الدین، محمد بن مکی (شهید اول)، *لمعة الدمشقية*، کتاب الزکاة.
۵۱. قاضی نعمان بن محمد (ابی حنیفه)، *دعائم الاسلام*، ج ۱، ص ۲۶۰.
۵۲. بیهقی، احمد بن حسین بن علی، *سنن الکبری*، ج ۹، ص ۳۷۹.
۵۳. طوسی، *المبسوط فی الفقه الامامیة*، ج ۲، ص ۸.
۵۴. *کتاب الأم*، ج ۲، ص ۹۲.
۵۵. همان، ج ۷، ص ۲۷۵؛ *قواعد الاحکام*، ج ۱، ص ۴۸۷.
۵۶. همان.
۵۷. *المحلی*، ج ۷، ص ۳۲۶.
۵۸. سرخسی، *المبسوط*، ج ۱۰، ص ۲۴.
۵۹. کهف: ۵۱.
۶۰. *تذکرة الفقهاء*، ج ۱، ص ۴۰۱.
۶۱. *منتهی المطلب*، ج ۲، ص ۹۴۷.
۶۲. *جواهر الکلام*، ج ۲۱، ص ۳۲۲.
۶۳. *منتهی المطلب*، ج ۲، ص ۹۱۸.

۶۴. همان، ص ۹۲۰.
۶۵. حلی، محمدبن منصور بن احمد بن ادريس، سرائر، ج ۲، ص ۱۷۵.
۶۶. هود: ۱۱۲.
۶۷. آل عمران: ۱۱۸.
۶۸. ايضاح الفوائد، ج ۲، ص ۳۵۳.
۶۹. منتهی المطلب، ج ۲، ص ۹۱۸.
۷۰. همان، ص ۹۲۰.
۷۱. آل عمران: ۱۱۸.
۷۲. ممتحنه: ۱.
۷۳. سرائر، ج ۲، ص ۹۲.
۷۴. الاسلام بن سعيد محسن، تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين، ص ۴۷.
۷۵. قواعد الاحكام، ج ۱، ص ۴۸۷.

طبري

سال پنجم .. شماره ۱۸ - تابستان ۱۳۸۵

۹۴

۲۱۸۷